گزارش روز

از بوشهر تا بمپور؛ جنگ و دیگر هیچ

زهرا مشتاق: دیشب که ما خواب بودیم، کسانی جان داده‌اند. از تلاقی تکه‌های آتشین فلزی با بدن‌های بی‌دفاعی که جز روکش پوست، چیز دیگری ندارد. در جزیره خارگ، آهوها آن‌قدر ترسیده‌اند که آمده‌اند میان آدم‌ها و آنجا، چشم‌های ترسیده آنها به هم دوخته شده و صداها هی بیشتر و بیشتر شده، آن‌قدر که فکر می‌کرده‌اند دنیا دارد تمام می‌شود. ما فقط نگران «کارن» بودیم. مدیر دبستان به خانواده‌ها زنگ زده بود که فوری بیایید دنبال بچه‌ها و خواهرم زنگ زد که «حدیث فقط بدو». چون خانه ما به مدرسه کارن نزدیک‌تر بود و من نمی‌دانم چطور خودم را با عجله به مدرسه‌ای رساندم که پسرهای کوچک در آن درس می‌خواندند و من باید همه چیز را قورت می‌دادم و نگرانی را از صورتم دور می‌کردم تا کارن نفهمد چرا باید هرچه سریع‌تر و در میانه درس، مدرسه را ترک کند. کارن فکر می‌کرد مدرسه وقت‌هایی تعطیل می‌شود که عید شده باشد. عید نبود، جنگ بود. جنگ قایم‌کردنی نیست؛ وقتی خانه‌ات مثل گهواره تاب می‌خورد، وقتی محله عاشوری بوشهر زندگی می‌کنی و صدای انفجارها، تو را کر می‌کند و پدرت ناخدای لنجی است که دیگر نمی‌تواند برود دوبی و بار بیاورد، چون لنج‌های ایرانی را دیگر آنجا راه نمی‌دهند. مادرم می‌گوید حداقل جنگ هشت‌ساله قبلی، یک خبری می‌دادند، آژیر می‌زدند، می‌دویدیم و می‌رفتیم پناهگاه یا یک جای امن. اما حالا، حتی چیزهایی هم که این طرف و آن طرف یاد گرفته‌ایم، موقع حمله یادمان می‌رود. مثلا یادمان می‌رود که دهانمان را باز کنیم که موج انفجار پرده‌های گوشمان را پاره نکند.

«رقیه»، جنگ را از سیم تلفن خانه شنیده، وقتی زنگ زده به دوستش «فاطمه» در محله سلطان‌آباد شیراز و او تعریف کرده در جنگ ۱۲روزه و جنگ ۳۹روزه، نزدیک خانه‌شان چطور مدام کوبیده می‌شد یا از صدای نگران دوستش در بوشهر. خودش را به در و دیوار زده تا خانواده‌اش بگذارند برود سمت جنوب، خانه یکی از دوستانش تا جنگ را از نزدیک تجربه کند و آنها نگذاشته‌اند و رقیه هر بار که از دوستانش تلفنی خداحافظی می‌کردند، فکر می‌کرد شاید این آخرین باری باشد که صدای آنها را از روشن‌کوه در شهر خواجه‌جمالی در بختگان استان فارس می‌شنود. «حیات» می‌گوید با صدای انفجار بیدار می‌شویم و با صدای انفجار به خواب می‌رویم. کاری از دستمان برنمی‌آید. ما مردمانی عادی بیش نیستیم، ساکنان ساده بهارستان اهواز. «عطا بایوان»، فقط ۱۳ سال دارد. آبادان زندگی می‌کند و معنای جنگ برایش تعطیلی مدرسه و آنلاین‌شدن کلاس‌هایش است. می‌گوید: «جنگنده‌ها می‌آیند و می‌روند. صدایشان خیلی بلند است، ولی من هیچ‌وقت نترسیدم».«حبیب وفامنش» یکی از تجار چابهار است. در صدایش نومیدی موج می‌زند. می‌گوید: «بلاتکلیفیم. هر کجا که فکر کنید رفتیم و گفتیم بارهای ما را از گمرک ترخیص کنید. کسی به ما گوش نکرد. ماشین‌های زیادی وقتی گمرک موشک خورد، آسیب دیدند و شیشه‌هایشان شکست. در این شرایط، می‌گفتند عوارض بدهید تا ترخیص شود. همین امروز که ۲۴ تیر ۱۴۰۵ است، ساعت پنج‌ونیم صبح، کل گمرک و پایگاه را زدند. ما مدت‌هاست بلاتکلیف مانده‌ایم. از جنگ اول تا به حال، فرودگاه اینجا دیگر باز نشده. اگر کسی بخواهد بیاید چابهار، باید بیاید زاهدان و از آنجا ۷۰۰ کیلومتر بکوبد تا خودش را برساند به چابهار. چه کسی حاضر است هزارو ۴۰۰ کیلومتر برود و بیاید تا به اینجا برسد. تازه این مسیر زاهدان به چابهار است. هر ۲۰ لیتر بنزین دو میلیون تومان می‌شود. ما در این استان کلا مشکل سوخت داریم. خود من، فقط ماهی ۶۰ میلیون تومان هزینه بنزین می‌دهم که این هم هزینه سنگین دیگری است که به ما تحمیل می‌شود. در این شرایطی که مدت‌هاست کار نکرده‌ایم، نه مسافری هست، نه باری می‌آید، نه چیزی ترخیص می‌شود. برج مراقبت را که زدند، گمرک گفت چک بگذارید، ماشین و چیزهای دیگر را ببرید. یعنی در این شرایط هم کوتاه نمی‌آیند. کار و کاسبی ما را نمی‌بینند. تا ریال آخر، پول شارژ و اجاره مغازه و عوارض و همه چیز را می‌گیرند. بیشتر مغازه‌ها خالی است. بندر یک‌جورهایی تعطیل است. کشتی‌ها نیستند. از تاجر تا مردم عادی، همه دارند از جیب می‌خورند و سرمایه‌شان نابود می‌شود. نگران نرخ ارز هستیم. دلار که پایین می‌آید، یک‌جور ضرر می‌کنیم، بالا می‌رود، یک‌جور دیگر». «مینا» می‌گوید: «ما فقط «یسنا» و «لیانا» را گذاشتیم داخل کمددیواری و در را بستیم. همه جیغ می‌کشیدیم. تمام شیشه‌ها ریخته بود و بمب‌های سنگرشکن، همه چیز را درو می‌کردند. این زندگی ماست. ساکنان کوی نیرو در اندیمشک که به هر سو بگریزیم، به جنگ می‌رسیم. داریم میان جنگ له می‌شویم. مردهایی که شغل آزاد داشته‌اند، کاسبی‌شان نابود شده. اینجا شغل نیست، هوا نیست و گرما بیچاره‌ات می‌کند». برق می‌رود، آب قطع می‌شود و .... اینجا اندیمشک است. مدیر بیمارستان خاتم شهر ایرانشهر می‌گوید: «۱۰ دقیقه از نیمه‌شب گذشته بود که صدای انفجار مهیبی شنیده شد. بمپور ۲۰کیلومتری اینجاست. مردم اینجا به جنگ عادت ندارند. جنگنده‌ها را می‌شد دید. حملات سنگین بود، مردم وحشت‌زده بودند. بیمارستان ناگهان با وضعیتی عجیب و غریب روبه‌رو شد. جمعیت زیادی به بیمارستان آمدند. ایرانشهر کوچک است. بیمارستان خیلی مجهزی ندارد. اما پزشکان و کادر درمان، همه فراخوانده شدند. حدود ۴۰ نفر مجروح آوردند. تعدادی سرپایی بودند و کسانی هم بستری یا اعزام شدند. سردخانه بیمارستان هم فقط ظرفیت ۱۰ جسد دارد. بنابراین در حوادث ناگهانی، وقتی لازم باشد، حادثه‌دیدگان به کرمان، زاهدان یا شهرهای دیگر اعزام می‌شوند. این بیمارستان تخت زیادی ندارد. امکاناتش در حد فوق‌تخصصی نیست. فرودگاه بسیار کوچکی هم دارد و همه اینها، تنگناها را بیشتر می‌کند. دستمان از خیلی چیزها خالی است. اما دیشب اینجا جنگ بود».

یادداشت

بهزیستی و ضرورت بازتعریف عدالت اجتماعی

ادامه از صفحه اول

در این مسیر، تجربه ارزشمند سازمان بهزیستی در حوزه توانبخشی، استانداردهای خدمات حمایتی، شناخت نیازهای گروه‌های هدف و سرمایه انسانی متخصص، می‌تواند پشتوانه‌ای مهم برای توسعه خدمات نوین گردشگری سلامت و گردشگری در دسترس باشد. پیوند این دو حوزه نه‌تنها به ارتقای کیفیت خدمات می‌انجامد، بلکه فرصت‌های جدیدی برای اشتغال، سرمایه‌گذاری، نوآوری و توسعه متوازن منطقه‌ای نیز فراهم خواهد کرد. امروز بیش از هر زمان دیگری نیازمند آن هستیم که مفهوم رفاه را از چارچوب‌های سنتی خارج کرده و آن را در متن سیاست‌های توسعه ملی بازتعریف کنیم. رفاه فقط به معنای حمایت نیست، بلکه به معنای فراهم‌کردن امکان زندگی مستقل، مشارکت اجتماعی، نشاط، امید، دسترسی برابر به فرصت‌ها و برخورداری از کیفیت مطلوب زندگی است. در چنین چارچوبی، بهزیستی نه در حاشیه، بلکه در متن فرایند توسعه کشور قرار می‌گیرد. روز بهزیستی، فرصتی برای قدردانی از تلاش‌های بی‌وقفه خانواده بزرگ این سازمان است؛ اما مهم‌تر از آن، فرصتی برای تأکید بر این حقیقت است که آینده ایران، در گرو توسعه‌ای انسان‌محور، فراگیر و عدالت‌بنیان خواهد بود؛ توسعه‌ای که در آن، توانمندسازی جایگزین وابستگی، مشارکت جایگزین انزوا و کرامت انسانی، مبنای همه سیاست‌ها و برنامه‌های عمومی قرار گیرد.

از بوشهر تا هرمزگان؛ شهرهایی که میان جنگ و زندگی ایستاده‌اند

صدای دریا، صدای جنگ

زهرا جعفرزاده: غرش موشک، سکوت شهرها را شکسته، ۱۰ پرتابه به چغادک و مناطقی از بوشهر اصابت کرده، صدای انفجار در بندرعباس، قشم و سیریک بلند شده است. تنگه هرمز، همان گذرگاهی که قرن‌ها موسیقی دریانوردان را با خود حمل می‌کرد، این بار حامل موج‌های اخطار و آتش شده است. شهرهایی که ریتم را نه از دستگاه‌های کلاسیک، بلکه از دل دریا و طبل‌های زار وام گرفته بودند، این بار ضربانی دیگر را تجربه می‌کنند. «همه با هم بگوییم: نه به جنگ...»؛ این جمله در یکی، دو روز گذشته، ده‌ها هزار بار در اینستاگرام دست به دست شده و در کنار ویدئویی که می‌خواند: «مو تنم بندرعباس و خونیه، چشام ماهشهر دودیه، لب‌هام کارون پرهیاهیو و سرم بوشهر و دمامه. مو از جنگ نمی‌ترسم...» در حساب‌های شخصی کاربران دیده می‌شود. اسامی ماهشهر، دزفول، عسلویه، امیدیه، خارگ، جاسک، سراوان، کنارک، بستک، خمیر و... تغییر می‌کند و ادامه جمله ثابت است: «... قلب ایران است»؛ اما در شبکه‌های اجتماعی مثل ایکس، داستان دیگری در جریان است. برخی برای مادرانی که پسران‌شان در این شهرها سرباز هستند، دل سوزانده‌اند و گروهی این وضعیت را کنار بی‌برقی قرار داده و از شرایط سخت مردم این منطقه نوشته‌اند؛ اینکه شب‌ها موشکباران است و صبح‌ها قطعی‌های گسترده. عده‌ای درباره برگزاری امتحانات نهایی در این وضعیت انتقاد کرده‌اند. خیلی از افراد، رنج مردم این شهرها را روایت کرده‌اند؛ از هشت سال جنگ تحمیلی که حالا نشانه‌هایی از تکرار آن می‌بینند. برخی سر «جنایت میناب» به هم تاخته‌اند که چرا برای آن واقعه سوگواری نکرده‌اند؟! مگر آنجا هم جنوب نبود. تعدادی از کاربران برای شهادت هفت نفر طی حمله به پادگان نیروی زمینی بمپور سیستان‌وبلوچستان سوگواری کرده‌اند؛ سربازانی که در آسایشگاه پادگان بودند. یکی نوشته: «چه تلخ است، وقتی صدای جنگ از آواز دریا بلندتر می‌شود». دیگری جملات رضا براهنی را بازنشر کرده: «جنگ است اسماعیل، جنگ است. آفتاب بر گورستان و گلستان یکسان می‌تابد و باران خادم و خائن نمی‌شناسد».

خورشید تابان مقاومت

مهتا بذرافکن، جامعه‌شناس ساکن بوشهر است و می‌گوید که مردم این مناطق هرگز نمی‌گویند چرا ما و چرا مناطق دیگر نه؟ یا هرگز نمی‌گویند که چون تهران یا شهرهای بزرگ موشکباران نمی‌شود، پس برای مردم کشور مهم نیست که ما را می‌زنند. او به «شرق» می‌گوید: «اتفاقی که افتاده، این است که ما به دلیل موقعیت جغرافیایی، در خط مقدم قرار گرفته‌ایم. مردم نگران‌اند اما به هر حال زندگی‌شان را می‌کنند و اصلا به فکر ترک شهر و خانه‌شان نیستند. هرچند بار سنگین اقتصاد کشور بر دوش مردم این خطه است و آنها مظلومیت‌های زیادی را تحمل کرده‌اند، مردم مشکل آب آشامیدنی و برق دارند. ما در استان بوشهر یک جاده ترانزیت نداریم. سفر به شیراز که ۲۷۰ کیلومتر است، در یک جاده یک‌طرفه انجام می‌شود و حالا بعد از این همه سال به‌تازگی در فکر راه‌اندازی جاده هستند. با همه اینها و حتی داشتن تجربه جنگ هشت‌ساله، باز هم مردم نمی‌گویند چرا ما؟ جنگ چیزی نیست که در اراده مردم عادی باشد. جنگ و صلح دست کسانی دیگر است و مردم در آن نقشی ندارند که کجا جنگ شود و کجا نشود». او می‌گوید که در جنگ ۴۰روزه، هر روز در بوشهر صدای انفجار شنیده می‌شد. مردم به چشم خود دیدند چطور قایق‌های غیرنظامی قربانی جنگ شدند و مردم آسیب‌های زیادی دیدند: «ما انتظاری از کسی نداریم، اما این حس همدلی را که برای شهرهای ما ایجاد شده، تحسین می‌کنیم. جنگ هرجا که باشد، بد است. حالا هم جنوب ایران مثل خورشید تابان از مقاومت می‌درخشد. همه در شهرهای خود مانده‌اند، هرچند زیرساخت‌ها در حال ویرانی است و مردم این منطقه بیش از همه از قطعی برق نگران‌اند. روز گذشته درجه هوا ۴۸ بود و رطوبت ۸۰ درصد. این گرما بسیار شدید است».

روایت مردم آبادان، اهواز و دیگر شهرهای مرزی از بازگشت اضطراب و خاطرات جنگی

بازگشت جنگ به حافظه شهرها

نسترن فرخه: سالمندان با هر صدای انفجار با مددکار تماس می‌گیرند و یک سؤال تکراری می‌پرسند: «صدام دوباره حمله کرده؟». ترس از جنگ هیچ‌وقت برای آدم‌هایی که جنگ هشت‌ساله را تجربه کرده‌و در شهرهای نزدیک مرز زندگی کرده‌اند، تمام نمی‌شود. مثل «محسن» که هر صدا برای او و خانواده، یادآور مرگ برادرش زیر آوار خانه است؛ خانه‌ای که با حملات عراق به آبادان ویران شد. چهارمین شب حملات به استان‌های خوزستان، ایلام، هرمزگان، سیستان‌وبلوچستان و بوشهر، برای مردم این مناطق پژواک روزهایی از جنگ هشت‌ساله است که ویرانی آن هنوز هم در ساختمان‌های جنگ‌زده شهر دیده می‌شود؛ از تابلوهای «خطر مین» تا جای ترکش‌هایی که از ۴۶ سال قبل هنوز بر پیکر شهر مانده است.

در روزهای اخیر چندین نقطه در استان‌های خوزستان، هرمزگان، بوشهر، ایلام و سیستان‌وبلوچستان هدف حملات قرار گرفت و در برخی شهرها ازجمله اهواز، آبادان، بندرعباس و دزفول صدای چندین انفجار شنیده شد. مقام‌های نظامی و استانداری‌های استان‌های جنوبی اعلام کردند بخش عمده اهداف، مراکز نظامی، پدافندی و تأسیسات حساس بوده و از مردم خواستند از تجمع در محل حادثه و انتشار تصاویر و اطلاعات تأییدنشده خودداری کنند. گزارش‌های محلی از شنیده‌شدن انفجارهای متعدد در اهواز، بندرعباس و برخی شهرهای دیگر حکایت داشت و در برخی مناطق نیز پس از حملات، اختلال موقت در خدمات ازجمله برق گزارش شد. تاکنون آمار رسمی و تجمیع‌شده‌ای از قربانیان و خسارت‌های واردشده به همه این استان‌ها از سوی مراجع رسمی منتشر نشده و مسئولان تأکید کرده‌اند اطلاع‌رسانی درباره جزئیات پس از بررسی‌های میدانی انجام خواهد شد.

یادگار آوار جنگ ۸ساله

جوانی «احمد» در جنگ گذشت و حالا در میانسالی دوباره درگیر جنگ است. «احمد ابوعلی‌زاده»، خبرنگار سابق خوزستانی، از آبادانی می‌گوید که تمام روزهای سختش را به چشم دیده: «آوارگی مردم، سختی‌هایی که کشیدند و مهاجرت اجباری از شهرشان را از نزدیک دیده‌ام. آن روزها خیلی‌ها با عنوان مهاجر شناخته می‌شدند. من آن زمان حدود ۱۸ یا ۱۹ سال داشتم. همان موقع هم برای خدمت سربازی ثبت‌نام کرده بودم و بعد به منطقه اعزام شدم و دو سال در مرزهای جنوب خدمت کردم. با مردم که حرف می‌زنم، شرایط امروز، جنگ هشت‌ساله را برایشان تداعی می‌کند، اما واقعیت این است که شرایط با آن دوران تفاوت‌های زیادی دارد. نوع حملات امروز با آن زمان قابل مقایسه نیست. آن زمان عراق با توپخانه و خمپاره شهرها را هدف قرار می‌داد، اما امروز حملات بیشتر متوجه مراکز حساس، تأسیسات و مراکز نظامی است. با این حال، آن‌قدر بار روانی جنگ بالاست که برای نسل قدیمی، فضای جنگ دوباره یادآوری می‌شود. قدیمی‌ترها همان نگرانی‌ها و ترس‌هایی را که آن زمان تجربه کرده بودند، دوباره به یاد می‌آورند. البته شرایط مثل گذشته نیست؛ آن زمان شهرها مستقیما زیر آتش توپخانه و خمپاره بود و مردم مجبور می‌شدند خانه‌هایشان را ترک کنند. امروز وضعیت به آن شکل نیست و مردم، در مقایسه آن دوران، زندگی عادی‌تری دارند. مثلا شامگاه سه‌شنبه چند نقطه هدف قرار گرفت، اما شرایط به گستردگی و شدت آن سال‌ها نیست». آثار آوارهای جنگ هشت‌ساله هنوز بر پیکر نقاط مرزی و نزدیک به مرز کشور دیده می‌شود و «احمد» از این آثار باقی‌مانده می‌گوید: «هنوز آثار جنگ در آبادان و خرمشهر به وضوح دیده می‌شود. ساختمان‌هایی هستند که جای ترکش و گلوله روی دیوارهایشان باقی مانده است. در برخی از نقاط، بازسازی به‌طور کامل انجام نشده و هنوز در کوچه‌ها و محله‌های مختلف می‌توان آثار تخریب را دید».

جنگ دوباره به خانه بازگشت

«چند مرتبه از خواب بیدار می‌شوم و در این مدت هیچ شب آرامی را تجربه نکردم». «محسن» دوران نوجوانی‌اش را در جنگ ایران و عراق گذرانده و حالا صدای انفجارها در آبادان یادآور روزهای ویرانی و از دست دادن برادر کوچکش در جنگ است: «وقتی حمله‌ها شروع شد، به آبادان برگشتم تا کنار مادرم باشم. مادرم تنها زندگی می‌کند و خیلی ترسیده بود. اما حالا خودم هم به خاطر صدای انفجارها شب‌ها نمی‌توانم بخوابم. تقریبا هر شب چند بار از خواب بیدار می‌شوم. البته من به‌طور کلی همیشه اضطراب داشتم، اما از وقتی به آبادان آمده‌ام، اضطرابم خیلی بیشتر شده و در این چند روز مجبور شده‌ام برای تحمل شرایط از دارو استفاده کنم. شاید چون برای ما یادآور جنگ هشت‌ساله است. ما در جنگ هشت‌ساله تجربه‌های خیلی تلخی داشتیم. در یکی از بمباران‌ها برادرم را از دست دادیم و خانه‌مان هم ویران شد. بعد از آن مجبور شدیم به تهران مهاجرت کنیم. چند سالی است که مادرم دوباره به آبادان برگشته و اینجا زندگی می‌کند. اما حالا با شنیدن صدای انفجارها، روزهای جنگ دوباره برای هر دو ما تداعی شده است. از طرفی حمله به انبار گندم خوزستان هم ترس مردم را بیشتر کرده است. وقتی با مردم صحبت می‌کنید، می‌بینید کسانی که جنگ را تجربه کرده‌اند، دوباره همان ترس‌ها را به یاد آورده‌اند. اضطراب آنها با نسل جوان‌تر که جنگ هشت‌ساله را ندیده‌اند، متفاوت است. این وضعیت واقعا سخت است، به‌ویژه وقتی مادرم را می‌بینم که جنگ را با تمام وجود تجربه کرده، آوارگی را از سر گذرانده و حالا دوباره شاهد فضایی است که خاطرات همان سال‌ها را برایش زنده می‌کند».

سالمندان می‌گویند صدام حمله کرده؟

ترس از جنگ هرگز از جان آدم‌هایی که آن را تجربه کرده‌اند، بیرون نمی‌رود. مثل سالمندانی که با هر صدای انفجار به یاد حملات صدام به خاک ایران می‌افتند. «پونه پیلرام»، فعال اجتماعی مستقر در اهواز، درباره برخی مددجوهای سالمندش حرف می‌زند و به «شرق» می‌گوید: «با هر صدایی که می‌شنوند، با من تماس می‌گیرند و می‌گویند عراق دوباره ایران را زد؟ هر بار توضیح می‌دهم و دوباره همین اتفاق می‌افتد. بسیاری از آنها هم سواد کافی دارند، حرف‌های من را متوجه می‌شوند، اما استرس جدید همه اطلاعاتی را که داده بودم، از مغزشان پاک کرده است. آن تروماها هیچ‌وقت درمان نشده. در این سال‌ها طرحی هم اجرا نشد تا این آسیب روانی کنترل شود. هنوز وقتی به آبادان، خرمشهر یا حتی اهواز می‌روید، خود شهرها لوکیشن جنگ هستند؛ یعنی به‌راحتی می‌شود آنجا یک فیلم جنگی ساخت. این تروماها، چه اجتماعی و چه روانی، هیچ‌وقت درمان نشد و همچنان در ذهن مردم باقی مانده است. حالا دوباره همان خاطرات زنده شده است. از طرفی زنان دوباره شروع کرده‌اند به تعریف‌کردن خاطرات جنگ؛ اینکه وقتی جنگ شد چگونه فرار کردند، به شهرکرد یا اصفهان رفتند و چه روزهایی را پشت سر گذاشتند. این بازگویی‌ها، اگرچه طبیعی است، اما رنج مضاعفی را به آنها تحمیل می‌کند و استرس را چند برابر می‌کند؛ چون مدام این نگرانی وجود دارد که اگر دوباره مثل آن زمان شود، چه کنیم. حتی خیلی‌ها کالابرگ را با کوپن‌های دهه ۶۰ مقایسه می‌کنند. همین دیروز یکی از آشنایان عکس کالابرگش را کنار کوپن دهه ۶۰ برایم فرستاد و گفت دوباره داریم به همان دوران برمی‌گردیم. این مقایسه‌ها نشان می‌دهد خاطرات آن سال‌ها دوباره از دل حافظه مردم بیرون آمده و همین موضوع آزاردهنده است؛ به‌ویژه سالمندان دوباره درگیر تجربه روانی جنگ تحمیلی شده‌اند. شاید همه جای دنیا جنگ باشد، اما در مناطق جنوبی، بازتعریف دوباره جنگ، روان مردم، به‌ویژه سالمندانی را که آن روزها را دیده‌اند، فرسوده می‌کند».

بحران خاطرات جنگ

پیلرام که خود نیز جنگ را تجربه کرده است، ادامه می‌دهد: «به یاد دارم آن زمان به دلیل قطع برق، شب‌ها بیرون می‌خوابیدیم و در حیاط حمام می‌کردیم. اما آن موقع مردم می‌دانستند کشور درگیر جنگ تحمیلی است. امروز وقتی از ناترازی انرژی صحبت می‌شود، اما ادارات تعطیل هستند، رفت‌وآمد کمتر شده و باز هم برق قطع می‌شود، مردم انتظار دارند توضیح روشنی بشنوند. این فاصله میان مردم و گفتمان رسمی باعث می‌شود دوباره همان احساس قدیمی در آنها زنده شود. اینکه سهم ما فقط هزینه‌دادن است. کسانی که آن سال‌ها را تجربه کرده‌اند، مدام شرایط امروز را با آن دوران مقایسه می‌کنند. مثلا می‌گویند اگر جنگ شود و ماشین نداشته باشیم، کجا برویم؟ چون تجربه زیسته آنها این بوده که از اهواز به شهرهای دیگر مهاجرت کنند. یا نگران‌اند که دوباره همه چیز گران شود و درمان سخت‌تر شود. درواقع یک بحران خاطره شکل گرفته و همه چیز با تجربه جنگ هشت‌ساله مقایسه می‌شود. نقش حاکمیت این است که به مردم اطمینان بدهد آن اتفاق‌ها تکرار نخواهد شد».

صدای انفجار در گرمای ۵۰ درجه

نگرانی مردم در کنار قطع مکرر برق، آن‌هم در دمای ۵۰ درجه، زندگی را به‌شدت تحت تأثیر قرار داده است. مجتبی نریمان، سردبیر مجله ادبی نوپا که ساکن اهواز است، در توصیف فضای این روزهای شهر می‌گوید: «من در محله زیتون کارمندی اهواز زندگی می‌کنم و در روزهای اخیر تقریبا روزی یک بار صدای انفجار می‌شنویم. سه‌شنبه، حدود ساعت ۱۰:۳۵ شب، نزدیک به ۱۱ انفجار پیاپی رخ داد. انفجارها در مناطق مسکونی نیست و مراکز نظامی را هدف قرار می‌دهد، اما شدت آن به اندازه‌ای است که لرزشش در تمام مناطق مسکونی احساس می‌شود؛ حتی محله‌هایی که چندین منطقه با محل انفجار فاصله دارند. شدت انفجارها به قدری زیاد است که کل شهر آن را حس می‌کند. مشکل اصلی الان قطعی برق در گرمای ۵۲ یا ۵۳ درجه خوزستان است. در این چند روز، به‌طور میانگین روزی یک یا دو بار، هر بار حدود دو ساعت، برق بخش‌هایی از اهواز و دیگر شهرهای جنوب قطع شده است. واقعا در چنین شرایطی قطع‌شدن برق نفس‌گیر است و تحمل آن در این دما برای مردم بسیار سخت است. شرایط خانواده‌هایی که سالمند، کودک یا بیمار دارند، از همه بدتر است. البته شنیدن صدای انفجار روی همه اثر روانی می‌گذارد، اما به نظرم در این روزها قطعی برق حتی از صدای انفجار هم آزاردهنده‌تر است». او ادامه می‌دهد: «در اهواز وقتی برق فقط پنج دقیقه قطع می‌شود، خنکی خانه خیلی سریع از بین می‌رود و فضای خانه در گرمای شدید، در مدت چند دقیقه به شرایطی شبیه سونا تبدیل می‌شود. فکر می‌کنم این مسئله بیش از صدای انفجار مردم را تحت فشار قرار داده است. فقط امیدوارم دست‌کم درباره بیماران، به‌ویژه مبتلایان به بیماری‌های سخت مانند سرطان، حمایت‌های بیشتری انجام شود تا مردم فقط دغدغه درمان بیماریشان را داشته باشند. همچنین امیدوارم در این روزها شرایطی فراهم شود که مردم بیش از نگرانی درباره جنگ، درگیر مشکلاتی مانند قطعی برق نباشند و هرچه زودتر سایه جنگ از سر کشور دور شود».